



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# خورشید پنهان : شناخت و حیانی

نویسنده:

حسین علی سعدی

ناشر چاپی:

نشریه پاسدار اسلام

## فهرست

۵	فهرست
۶	خورشید پنهان : شناخت و حیانی
۶	مشخصات کتاب
۶	پیشگفتار
۸	امام مهدی از منظر قرآن
۸	اشاره
۸	تأویل و تفسیر
۹	شخصیت پیامبر
۱۱	اثبات وجود امام زمان
۱۴	غیبت حضرت مهدی
۱۴	حکومت جهانی امام مهدی
۱۵	پاورقی

## خورشید پنهان : شناخت و حیانی

### مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : سعدی حسین علی

سرشناسه : Sadi, Husayn Ali

عنوان و نام پدیدآور : خورشید پنهان : شناخت و حیانی / حسین علی سعدی

منشأ مقاله : پاسدار اسلام، ش ۳۴۳، تیر ۱۳۸۹ : ص ۱۲ - ۱۶

توصیفگر : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق-

توصیفگر : قرآن

توصیفگر : شناخت

توصیفگر : وحی

توصیفگر : جهان‌شناسی

توصیفگر : عقل

توصیفگر : فطرت

توصیفگر : تفسیر قرآن

توصیفگر : مهدویت

توصیفگر : حکومت جهانی

توصیفگر : غیبت امام زمان

### پیشگفتار

شناخت‌شناسی، از مباحث مهمی است که از دیر باز، ذهن متفکران را به خود مشغول داشته است. نزاع مشهور پندارگرایان و واقع‌گرایان، حاکی از دغدغهی قدیم انسان در این حوزه‌ی مهم و حیاتی است. بررسی ادله‌ی اینان، و به نظاره نشستن و آن‌گاه نظارت کردن، گرچه مطبوع و دل‌پذیر است، ولی از حوزه‌ی بحث بیرون می‌باشد. ما، با این موقف و موضع که انسان دارای قدرت شناسایی از خود و جهان خارج است و به این دلیل که حتی ایده‌آلیست‌ها هم در عمل رئالیست هستند، نظام و پایه‌ی بحث را بر این اصل استوار می‌کنیم و می‌گوییم، انسان، می‌تواند از حقیقت‌های هستی مطلع و آگاه گردد. [۱] با طرح این نکته، اساسی‌ترین و اولین سؤالی که به ذهن انسان خطور می‌کند، این است که: «راه‌های تحصیل و یا حصول این معرفت و شناخت چیست؟» و «از چه مسیری و به چه طریقی، انسان می‌تواند بداند و به حقایق عالم دست بیازد؟» و «منابعی که می‌تواند ما را از واقعیت‌های موجود با خیر سازد کدام‌اند؟» و «آن‌گاه، راه مطمئن و صراط مستقیم آن‌ها، کدام است؟» آن‌چه که به عنوان تمییز منابع معرفت و تعیین ابزارهای شناخت و تفکیک بین حوزه‌ی منابع و ابزار مطرح می‌شود گرچه در بحث شناخت‌شناسی، حیاتی است اما در این نوشتار به اشاره بیان شده و تفصیل آن به محل خود حواله می‌شود. فی‌الجمله، سه منبع مهم و حیاتی برای شناخت وجود دارد که عبارت است: از عقل و تجربه [۲]، فطرت و وجدان، وحی و قرآن. گرچه منابع دیگری برای کسب معرفت، همچون تاریخ و کشف، مطرح شده است، اما در یک نگاه کلی و جامع، این‌ها را نیز می‌توان ذیل همان سه منبع اصلی، جا داد. قرآن و برهان و عرفان، اساسی‌ترین

منبع برای شناخت انسان از حقایق جهان هستی است. هر کدام، براساس تعریف خاص خویش و رسالتی که بر دوش می‌کشند، گروهی از معارف را به انسان عرضه می‌کند. حوزه و عرصه هر کدام، بنابر تعریف و انتظاری که ما از آن داریم، ممتاز و مشخص است و در این میان، مطمئن‌ترین معرفتی که نصیب جهان بشری می‌شود، به شهادت برهان و عرفان و قرآن، معرفتی است که از راه وحی حاصل می‌شود. تاریخ فلسفه و برهان، گواه تناقض و تهافت، نه تنها در آرای فلاسفه که حتی در آرای فیلسوف واحد و مشخصی است. وجود تناقضات فلسفی و برهانی، انسان را وا می‌دارد که لاقفل، اعتماد بی چون و چرا و تکیه‌ی راحت و آسوده به این منبع معرفت نداشته باشد، بدون آن که از ارج و قرب آن بکاهد. همچنان که تعدد و تشتت ادواق عارفان و رهاورد آنان نیز دوباره همان احتمال را برای انسان تقویت می‌کند و البته باز بدون آن که بخواهیم به این منبع مهم پشت نموده و از مواهب آن محروم شویم. آن چه که از تهافت مصون و محفوظ است، به ادعای خود و شهادت تاریخ، وحی است. که منظور ما، در این نوشتار، خصوص قرآن است. قرآن، با این که در گذار زمان و در زمینه‌های مختلف نازل شده، بدون آن که گرفتار دو گانگی و تشتت یا تعارض شود، مهم‌ترین منبع معرفت صحیح از جهان هستی به شمار می‌آید. اکنون، به این اعتبار، نگاهی به منابع معرفت از منظر قرآن می‌اندازیم. ما، با بررسی مجموعه‌ی آیات قرآن، به این نتیجه می‌رسیم که طرق و منابع معرفت را، در این امور می‌توان برشمرد: طبیعت؛ عقل؛ تاریخ؛ فطرت و وجدان؛ وحی و پیام الهی؛ کشف و شهود [۳] و [۴] همان‌طور که گذشت، می‌توان همگی این موارد را در سه اصل کلی برهان و عرفان و قرآن خلاصه نمود. عقل و اندیشه، از منابع مهم معرفت بشری است که قرآن مجید در آیات زیادی به آن می‌پردازد و مخاطبان خود را به استفاده از آن ترغیب می‌کند و از کسانی که به این عامل مهم شناخت، پشت می‌کنند، سخت انتقاد می‌کند. کثرت استعمال واژه‌هایی چون «عقل»، «لب»، «فواد»، «نهی»، «ذکر»، «فکر»، «درایت»، برای مراجعه کنندگان به قرآن، این باور را محکم می‌کند که نه تنها وحی براین مهم صحه گذاشته که به استفاده از آن ترغیب می‌کند. فطرت و وجدان - که همان شعور باطنی است - نیز منبع بزرگی برای معرفت است که وحی نیز در مراتب و مراحل مختلفی؛ از آن استفاده استمداد کرده است و منکران حقایق هستی را به محکمه‌ای فرا می‌خواند که نیاز به قاضی ندارد، و برای شناخت، به منبعی احاله می‌کند که هیچ نمونه‌ای نمی‌طلبد: «و نفس و ماسواها فألهمها فجورها و تقواها» [شمس: ۷-۸]؛ سوگند به جان آدمی! و سوگند به آن که او را موزون ساخت! پس راه فجور و تقوا را به او الهام کرد. این، همان منبع و محکمه‌ای است که نمی‌توان از کنار آن با غفلت گذاشت: «ولئن سئلتهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله» [لقمان: ۲۵]؛ اگر از مشرکان نیز پرسشی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ مسلماً می‌گویند: «خدا، آن‌ها را آفریده است.» راه دل که در صورت استفاده و بسط و فربه نمودن آن، سر از کشف و شهود و عرفان در می‌آورد، از دیگر منابع مهم معرفت است. خلاصه آن که «وحی، چیزی است که پیروان تمام ادیان آسمانی، آن را مهم‌ترین منبع معرفت می‌دانند؛ چرا که منبعی است که از علم بی‌پایان خدای جهان سرچشمه می‌گیرد، در حالی که سایر منابع معرفت، مربوط به انسان‌ها، و در برابر آن بسیار محدود و ناچیز است. در حقیقت، اگر عقل ما به منزله‌ی نورافکن نیرومندی باشد، و فطرت و وجدان و تجربه و کشف نیز به منزله‌ی نورافکن‌های دیگری، وحی، همچون خورشید عالم تاب است و قلمرو آن بسیار وسیع‌تر و گسترده‌تر می‌باشد». [۵]. این، همان واقعیتی است که قرآن می‌فرماید: «ونزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء» [نحل: ۸۹] کتاب منبع مهم معرفت به شمار می‌آید. جالب است که در روایات ما، اشاره شده، که مهم‌ترین منبع علم پیامبران، وحی تشریحی، و مهم‌ترین منبع علم امامان، نیز وحی تسدید است. امام کاظم (علیه‌السلام) فرمود: «أما الحادث فقدف في القلوب ونقر في الاسماع وهو أفضل علمنا». [۶] قسمت اعظم علم ائمه (ع)، از الهام تغذیه می‌شود که بهترین دانش آنان نیز هست. با این بیان، معرفت و شناخت، سه راه مهم و حیاتی دارد و در این میان، برخی از حقایق در عالم وجود هستند که از هر سه طریق تغذیه می‌کنند و هر سه منبع، گواه آن است و بر آن دلالت می‌کند. از جمله‌ی آن مسایل، مهدویت است. امام مهدی (علیه‌السلام) حقیقتی است قرآنی و عرفانی و برهانی که قرآن و برهان و عرفان در اثبات و معرفی‌اش، همراه و همگام‌اند و این، حکایت از عمق و اصالت آن دارد. به

فضل خدای متعال، در این نوشتار، امام مهدی (علیه‌السلام) را از نظر وحی و قرآن بررسی نموده و نگاه به مهدی (علیه‌السلام) از نظر فلسفه و برهان و کشف و عرفان را به آینده موکول می‌نمائیم.

## امام مهدی از منظر قرآن

### اشاره

قبل از بررسی امام مهدی از منظر قرآن، نکاتی باید تحقیق و روشن شود تا جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای باقی نماند. سؤال اول، این است که «منظور از طرح یک مسئله در قرآن چیست؟» و «اساساً، چه موضوعاتی را قرآن طرح نموده است؟» و «میزان و ملاک برای انتساب مطلبی به قرآن چیست؟ آیا باید رفت و قرآن را از صفحه‌ی اول تا آخر ورق زد و هر جا به نامی تصریح شده بود، گفت، این موضوع، طرح شده و اگر آیه‌ای و لفظی به مطلبی، تصریح در عبارت و الفاظ نداشت بگوییم چنین موضوعی در قرآن نیست؟» و اصولاً «گستره‌ی قرآن تا کجا است؟» و «آیا فقط شامل تنزیل می‌شود و تأویل از دایره‌ی قرآن بیرون است؟» و «آیا همه‌ی مطالبی که برای هدایت بشری تا همیشه‌ی تاریخ لازم است، در همین الفاظ و تنزیل قرآن وجود دارد یا این که قرآن، مجموعه‌ای از ظاهر الفاظ تنزیل و بطون و تأویل‌هایی است که این مجموعه، رطب و یابس هدایت بشری را تأمین می‌کند و هیچ امری را فرو نمی‌گذارد؟». سخن از جامعیت قرآن - لااقل در حوزه‌ی هدایت بشری - امری است که مفسران و دانشمندان با استناد به خود قرآن و البته به اعتضاد عقل و نقل، آن را طرح نموده‌اند. قرآن مجید می‌فرماید: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ [۷] خود را این گونه توصیف می‌کند که کتاب تیبان و هدایت است. تیبان صفت عام و فراگیرش می‌باشد کتابی که برای هدایت همه انسانها در همه زمانها، نازل شده شأنش این است و باید این گونه باشد که بیان کل شیء را عهده دار باشد البته واضح است که مراد از کل شیء همه چیزهایی است که به امر هدایت بشری که رسالت قرآن است، بر می‌گردد و قرآن مسأله‌ای را در حوزه‌ی هدایت بشری فروگذار نکرده است. علاوه بر بیان، که صفت عام قرآن است هدایت هم صفت خاص آن است، کسانی که بعد از تبیین حق سر تسلیم فرود آورند آنها را به صراط مستقیم هدایت می‌کند. «مرحوم علامه طباطبایی نکته‌ای را از این عقیده‌ی مفسران، استفاده کرده است که اگر قرآن تیبان کل شیء باشد و بخواهد مقاصد خود را از طریق دلالت لفظیه برساند ما فقط کلیاتی را از قرآن مجید استفاده می‌کنیم در صورتی که روایات ما دلالت دارند که علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن، در قرآن مجید هست، اگر روایات را بپذیریم ناگزیر باید معتقد شد که تیبان بودن قرآن را باید فراتر از دلالت الفاظ آن جست و سراغ اشاراتی رفت که برای اهلش - راسخون فی العلم - اسرار و گنجینه‌ها را هویدا می‌سازد که فهم عرفی بدان دست نمی‌یابد. [۸]. قرآن، برای تبیین و اثبات مدعای تیبان کل شیء بودن راهکارهایی را بیان می‌کند. ما، به دو نکته‌ی اساسی و حیاتی اشاره می‌کنیم که قرآن، در پرتو این دو نکته، جامعیت و کمال خود را می‌یابد و حیات و بالندگی خویش را برای تمامی اعصار تضمین می‌کند.

### تأویل و تفسیر

بحث تأویل و تفسیر، از مباحث مهم علوم قرآنی است. گرچه تعاریف و تحلیل‌های متنوعی از سوی دانشمندان در باره‌ی آن ارائه شده، که مجال طرح و نقد آن اینجا نیست لکن ما به مقتضای بحث خود، تحلیل و تعریفی را که برای فهم این نوشتار، ضروری است، بیان می‌کنیم. التفسیر، کشف القناع عن اللفظ المشکل، تفسیر، نقاب بر گرفتن از چهره‌ی الفاظ مشکل است. در این بیان، تفسیر، مربوط به ظُهر قرآن می‌شود و همان‌طور که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ما فی القرآن إلاّ ولها ظُهر و بطن»، هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر آن که ظُهر و بطنی دارد و در این نگاه، تأویل به معنای بطن قرآن است که تأویل، دلالت درونی قرآن را می‌رساند. در

مقابل دلالت ظاهری و برونی قرآن که از آن به ظهر تعبیر می‌شود لذا با این نگاه، تمامی آیات قرآن، بطن دارند، نه این که بطن، مخصوص آیات متشابه باشد. [۹]. ظهر و تنزیل قرآن، ناظر به شأن نزول است و گاهی جنبه‌ی خصوصی می‌یابد. ولی بطن قرآن، که دلالت باطنی آن است با قطع نظر از قرائن موجود، برداشت‌های کلی است که از متن قرآن به دست می‌آید و همه جانبه و جهان شمول است، لذا پیوسته مانند جریان آفتاب و ماه، در جریان است. [۱۰]. لذا وقتی از امام باقر (علیه‌السلام) پرسیدند: «مقصود از ظهر و بطن چیست؟»، فرمود: «ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ. منه ما قدمضی و منه ما لم یکن یجری کما تجری الشمس و القمر». [۱۱]. بر این اساس، می‌توان گفت، جامعیت و کمال و بالندگی و حیات جادوانه‌ی قرآن - که در روایت، به «جریان» تعبیر شده - در گرو تأویل آن است که روز به روز در جریان است و اگر بنا بود به ظاهر قرآن اکتفا شود و تمام آیات ناظر به وقایع خصوصی و منحصر در همان جریانات بشود، زمان، باعث کهنگی و عامل فرسودگی قرآن می‌شد. «این همان برداشت‌های کلی و همه جانبه است که از متن قرآن، با دور داشتن قرائن خصوصی، به دست می‌آید و قابل تطبیق بر زمان و مکان‌های مختلف و مناسب، است. اگر چنین نبود، هر آینه، قرآن، از استفاده‌ی دائمی ساقط می‌گردید. این برداشت‌های جهان‌شمول است که تداوم قرآن را برای همیشه تضمین می‌کند و آن را همواره، زنده و جاوید نگاه می‌دارد.» [۱۲]. بنابراین، وقتی مطلبی به قرآن نسبت داده می‌شود، لازم نیست که حتماً در ظاهر الفاظ آن گنجد تا چنین نسبتی صحیح باشد و تمام تأویلاتی که البته از ناحیه‌ی راسخون در علم و آگاهان به تأویل کتاب، بیان شده است، جزء گستره‌ی قرآن است.

### شخصیت پیامبر

نکته‌ی دیگری که در بحث «طرح در قرآن» باید بررسی و تبیین شود، شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیان کتاب خدا است. ادعای جامعیت و کمال قرآن همان‌طور که گذشت، با انحصار قرآن در تنزیل و ظواهر الفاظ، قابل اثبات نیست، نیز این ادعا بدون حضور و نقش آفرینی شخصیت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) ناتمام است؛ چرا که بسیاری از احکام، فقط، به نحو کلی بیان شده و تفصیل آن بر عهده‌ی نبی قرار گرفته است. این نص قرآن است که: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» [نحل: ۴۴]؛ و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا تو برای مردم آن را تبیین کنی. این آیه شریف، نقش شخصیت با عظمت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) را در تبیین قرآن، به خوبی معرّفی می‌کند. مرحوم علامه‌ی طباطبایی، در تفسیر این آیه می‌گوید: «وفی الآیة دلالة علی حجّیة قول النبی فی بیان الآیات القرآنیة. وأمّا ما ذکره بعضهم إنّ ذلك فی غیر النص والظاهر من المتشابهات، أو فیما یرجع إلى أسرار کلام الله وما فیہ من التأویل، فمما لا ینبغی أن یضغی علیه.» [۱۳]. آیه بر حجیت قول پیامبر در بیان آیات قرآنی، دلالت دارد. باید دید بیان پیامبر در چه حوزه‌ای از آیات حجیت دارد؟ آیا پیامبر فقط متشابهات را باید بیان کند و اگر در نصوص بیانی داشت حجیت ندارد؟ علامه، تصریح می‌کند که بیان پیامبر، در همه‌ی حوزه‌های قرآنی، اعم از نص و ظاهر و مشابه و تأویل آیات، حجیت دارد و کسانی که این سخنان و تفصیل‌ها را بیان کرده‌اند، حرف‌شان با آیه‌ی قرآن ناسازگار است. ظاهر آیه، همه‌ی موارد را در بر می‌گیرد. بر این اساس، نیز باید گفت، برخی از حقایق قرآن، در ظاهر الفاظ آن نیامده و وظیفه‌ی بیان شدن‌اش، بر عهده‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفته است. و به حکم آیه‌ی شریف «ما ینطق عن الهوی إنّ هو الّٰ وحی یوحی» [۱۴] حقایقی که در سخنان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تبیین قرآن و هدایت امت، مطرح شده نیز حقایقی قرآنی است. علاوه بر آن، در این حکم، ائمه‌ی معصوم (علیهم‌السلام) نیز با پیامبر شریک‌اند و طبق روایات صحیح نبوی، اهل بیت عصمت و طهارت، این شأن را بر عهده دارند. علامه‌ی طباطبایی این واقعیت را چنین مطرح کرده است: «هذا فی نفس بیانه، ویلحق به بیان أهل بیته لحدیث الثقلین المتواتر وغیره.» [۱۵]. این نکته را از آیات دیگر قرآن نیز می‌توان استنباط کرد. می‌فرماید: «فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون» [نحل: ۴۳] امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: «نحن أهل الذکر ونحن المسؤولون.» [۱۶]



در تفاسیر دوازده گانه اهل سنت، از ابن عباس نقل شده که: «وهو محمّد وعلی وفاطمه والحسن والحسين هم أهل الذکر والعقل والبيان» [۱۷]. راز و رمز حیات و جامعیت قرآن را در همراهی اش با عترت باید جست و این گونه است که قرآن، در کنار معصوم، عامل هدایت و مانع از ضلالت است. قرآن، در کنار تبیین معصوم، برای همیشه، هادی است. تاکنون، این دو نکته روشن شد که قرآن، جامع و اعم از ظهر و بطن و تفسیر و تأویل می‌باشد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه‌ی هدی (علیه السلام) در تبیین قرآن، نقش مهمی دارند و نه تنها در حوزه‌ی مشتابهات که در حوزه‌ی ظواهر و نصوص نیز بیان آن‌ها حجیت دارد. لذا با این مقدمات، به این نتیجه رسیدیم که بحث «مهدی (علیه السلام) در قرآن» را باید فراتر از ظواهر الفاظ جست و به صرف این که نام مبارک «مهدی» در قرآن ذکر نشده، نباید گفت، قرآن، از حقیقت مهدویت خالی است و مهدویت، ریشه در قرآن ندارد. سؤال دیگری که قبل از پیگیری بحث «مهدویت در قرآن» لازم است بررسی شود، این است که با همه‌ی این تفاسیل، «چرا نام مهدی (عج) به صراحت، در قرآن نیامده تا جلوی انکار خیلی‌ها، گرفته شود؟»، «آیا اگر نام مهدی (عج) ذکر می‌شد، انقیاد و قبول مردم بهتر نبود؟». چنانکه شبیه همین سؤال را، درباره‌ی ولایت مولا علی (علیه السلام) مطرح می‌کنند. در جواب، باید گفت، قرآن، برای معرفی شخصیت‌ها، به مقتضای حکمت و بلاغت، از سه راه استفاده کرده است: ۱- معرفی با اسم، اولین راه، این است که شخصیت مورد نظر را با اسم معرفی و مطرح می‌کند که نمونه‌هایی در قرآن وجود دارد از جمله: «وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل» [آل عمران: ۱۴۴] محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست جز پیامبری که قبل از او نیز پیامبرانی بوده‌اند. یا در سوره صف نقل بشارت می‌کند که: «ومبشراً برسول يأتي من بعدی اسمه أحمد» [صف: ۶] ۲- معرفی با عدد، شیوه دوم، معرفی با عدد و تعداد است که قرآن نقبای بنی اسرائیل را این گونه معرفی کرده. «وبعثنا منهم اثني عشر نبياً» [مائده: ۱۲] و همچنین گروهی که حضرت موسی برگزید تا به کوه طور برد را با عدد معرفی نموده است، «واختار موسى قومه سبعين رجلاً» [اعراف: ۱۵۵] ۳- معرفی با صفت و ویژگی، شیوه سوم معرفی با صفات و خصایص است که در قرآن نمونه‌هایی دارد از جمله پیامبر اکرم (ص) را به این شیوه نیز معرفی کرده است: «الذين يتبعون الرسول النبي الأمي... يأمروهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث...» [اعراف: ۱۵۷] در معرفی ولی مؤمنین نیز از این طریق استفاده کرده است: «إنما وليكم الله ورسوله والمؤمنون الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون». [مائده: ۵۵] معرفی با صفت، بهترین راه معرفی است. این نوع معرفی است، که راه را بر سودجویان می‌بندد زیرا، نام قلبی می‌توان درست کرد، اما تخلّق به صفات، کار آسانی نیست. و قابل جعل نمی‌باشد لذا می‌بینم در جریان طالوت، خدای متعال، بعد از آن که او را به اسم معرفی می‌کند، بلافاصله بعد از معرفی با اسم، وی را با صفات و نشانه نیز معرفی می‌کند تا جلوی هر گونه اشتباه احتمالی گرفته شود. بعد از آن که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قد بعث لکم طالوت ملكاً» می‌فرماید: «وقال لهم نبيهم ان آية ملكه أن يأتيكم التابوت فيه سكينه من ربكم وبقية مما ترك آل موسى و آل هارون تحمله الملائكة» [بقره: ۲۴۸] [۱۸]. اکنون این نکته روشن می‌شود که چرا حضرت مهدی (علیه السلام) به نام در قرآن معرفی نشد زیرا اولاً تنها راه معرفی این نیست و حضرت از راه‌های دیگر (معرفی با صفات) معرفی شده است و قرآن به طرق دیگر به وجودش و حکومت جهانی او اشاره نموده است (آیه ۱۰۶ سوره انبیاء) و ثانیاً: مصالحی در کار بوده که حضرات معصومین به نام ذکر نشوند که از این میان محفوظ ماندن قرآن از تحریف را می‌توان نام برد درست همان علتی که ایجاب کرد آیه اکمال دین در بین آیات تحریم خبائث و آیه تطهیر در بین آیه نساء النبی قرار گیرد تا ضمن ابلاغ پیام به همه حق‌جویان مانع از دست بردن در قرآن نیز بشود. چه کسی می‌توانست تضمین کند کسانی که به پیامبر عظیم‌الشان اسلام به خاطر تصمیم به معرفی علی (علیه السلام) به امامت، اهانت و جسارت نمودند [۱۹] اگر تصریح به اسم آن حضرت می‌شد به قرآن نیز جسارت نمی‌کردند. مضافاً بر این که اگر کسی، حق را نخواهد پذیرد، معرفی با اسم را نیز نمی‌پذیرد و هزار و یک بهانه‌ی واهی و توجیه ناصواب، می‌آورد. قرآن، این حقیقت را به همه‌ی ما گوشزد می‌کند که اهل کتاب، پیامبر را به خوبی می‌شناختند، چنانکه بچه‌ی خود را می‌شناختند و در انجیل آنان پیامبر

ختمی با اسم نیز معرفی شده بود اما هنگامی که پیامبر عظیم‌الشان را دیدند که هم با صفات هم با اسم برای‌شان شناخته شده بود، باز هم انکار کردند و نپذیرفتند: «فلما جائهم ما عرفوا كفروا به» [بقره، ۸۹]. این که معرفی با اسم تنها راه معرفی نیست و هم این که مصالحی برای عدم تصریح به اسم وجود داشته و ثالثاً معرفی با اسم هم اگر می‌شد چنانکه سابقه دارد اهل عناد و لجاج نمی‌پذیرفتند، از جمله عواملی است که به نام حضرت تصریح نشده است. با این تفصیل، بحث «مهدویت در قرآن» را، با حفظ این نکته که در این بررسی، هدف ارائه نمونه‌هایی از آیات قرآن برای اثبات این که مهدویت ریشه در قرآن دارد، می‌باشد، در سه حوزه پی می‌گیریم: ۱- اصل وجود و ضرورت امام در هر زمانی؛ ۲- غیبت حضرت؛ ۳- حکومت آرمانی و جهانی مستضعفین به رهبری امام مهدی (علیه‌السلام)

## اثبات وجود امام زمان

یکی از مباحث مهم در حوزه مهدویت، اثبات وجود امام زمان (علیه‌السلام) است. این نکته، بسیار مهم وزیر بنایی است. اساس حرکت تخریبی مخالفان نیز برای ایجاد شبهه و شک در این رکن رکین است و در روایات ما نیز اشاره شده است که طول غیبت حضرت، باعث به وجود آمدن شک و شبهه در قلوب افراد متزلزل می‌شود تا آن‌جا که عده‌ای می‌گویند: «اصلاً، امامی نیست و چنین فردی متولد نشده است.»! [۲۰] لذا اثبات وجود امام و بلکه اثبات اضطرار به او، نکته‌ی مهمی است که در حوزه مهدی پژوهی، نقش بسزایی دارد. راه‌های اثبات وجود امام، متعدد و مختلف است، در هر حوزه بحثی با همان زبان این استدلالها بررسی می‌شود تاریخ، عقل و تجربه و کشف، برای خود طرق خاصی دارند اما در این شماره، راه اثبات امام مهدی (علیه‌السلام) از نظر قرآن و وحی را پی می‌گیریم. قرآن مجید، این حقیقت را که هر زمانی، امامی الهی برای مردم وجود دارد، و جریان هدایت، اضطرار به وجودش دارد. به بیان‌های مختلف، طرح کرده است. فهم این نکته، محتاج آن است که نخست، تعریف امام از دیدگاه قرآن برای‌مان روشن شود. امامت، از نظر قرآن، تحلیل و تبیین خاصی دارد و با آنچه در عرف مردم و حتی عرف متکلمان مطرح است، فرق می‌کند. قرآن مجید می‌فرماید: «وإذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهن قال إئی جاعلک للناس إماماً قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین» [بقره: ۱۲۴] مرحوم علامه‌ی طباطبایی (ره) می‌گوید: «الإمام هو الذی یقتدی ویأتم به الناس. إماماً أى مقتدی یقتدی بک الناس و یتبعونک فی أقوالک و أفعالک؛ امام، کسی است که مردم به او اقتدا می‌کنند و در افعال و اقوال، از او پیروی می‌کنند. برخی از مفسران گفته‌اند: «مراد از اماماً همان نبوت است؛ لأنّ النبی یقتدی به أمته فی دینهم.» ایشان می‌گویند: این سخن مفسران، ناصواب است. به دو دلیل: نخست آن که «اماماً» مفعول دوم برای عامل اش هست و اسم فاعل، اگر به معنای ماضی باشد، عمل نمی‌کند و باید معنای حال و استقبال باشد تا بتواند عمل کند و دیگر آن که این سخن خدا به ابراهیم، وحی است و وحی، متفرع بر نبوت است. پس قبل از مفتخر شدن به مقام امامت، نبوت را دارا بوده است و این مقام به معنای نبوت نمی‌تواند باشد. دوم آن که این جریان، در اواخر عمر حضرت ابراهیم بوده و قبل از آن، ایشان، پیامبر مرسل بوده که ملائکه در مسیرشان برای هلاکت قوم لوط بر او نازل شده بودند و به او بشارت داده بودند. پس قبل از آن که امام باشد، پیامبر بوده و امامت اش غیر نبوت است. شاهد سخن این‌جا است که علامه می‌گوید، منشأ این گونه تفاسیر نامربوط، عدم فهم صحیح امامت از منظر قرآن است که گروهی، آن را به «نبوت» و برخی به «مطاع بودن» و عده‌ای، به معنای «خلافت و وصایت و ریاست امور دین و دنیا» تفسیر کرده‌اند. این‌ها، تعریف دقیق امامت نیست. فلمعنی الإمامة حقیقه و راء هذه الحقائق و الذی نجد فی کلامه تعالی أنّه کلماً تعرض لمعنی الإمامة تعرض معها للهدایه؛ امامت، حقیقتی فراتر از این گونه تفاسیر است. در منطق قرآن، هر جا امامت طرح شده، در کنارش، هدایت هم مطرح است: «وجعلناهم ائمه یهدون بأمرنا» [انبیاء: ۷۳] و جعلنا منهم ائمه یهدون بأمرنا لصابروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» [سجده: ۲۴] امامت با هدایت توصیف گشته، آن هم نه مطلق هدایت، بل هدایتی که به امرالله است. «امر الله» خود، حقیقتی است که

کریمه‌ی «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [یس: ۸۲] یا کریمه‌ی «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» [قمر: ۵۰]، پرده از آن بر می‌دارد. [۲۱]. عالم امر در برابر عالم خلق است و عالم خلق، عبارةً اخرای عالم ملکوت و ناسوت، می‌باشد، عالم امر و یا ملکوت، از قیود زمان و مکان، مبرا، و خالی از تبدیل و تغییر است و همان وجه الهی عالم است در قبال وجه خَلْقِی و مُلْکِی عالم که طرف دیگر آن است و تغییر و تدریج در آن راه دارد. باین سخن، «امام» هادی است که جهان انسانی را با امر ملکوتی، هدایت می‌کند. باطن این گوهر، ولایت بر مردم است و بر این اساس هدایت امام هم به گونه‌ی ایصال به مطلوب می‌شود، نه ارائه‌ی طریق؛ زیرا، آن، شأن انبیا و رسولان و همه‌ی مؤمنان است که با موعظه‌ی حسنه راه را نشان می‌دهند. و آن چه آنان را به این مقام والا می‌رساند، اولاً، صبر در امتحانات و ابتلائات، و ثانیاً، یقینی است که به آنان افاضه شده است. در آیه‌ی هفتاد و پنج سوره‌ی انعام می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». ارائه‌ی ملکوت به حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)، مقدمه برای افاضه‌ی یقین به او بود. یقین نیز از مشاهده‌ی عالم ملکوت جدا نیست. بنابراین، امام، باید انسانی باشد که به مرحله‌ی یقین برسد و عالم ملکوت که همان امر و باطن هستی، است برای او مکشوف است. یهدون بأمراً دلالت می‌کند که هر چه بدان هدایت تعلق می‌گیرد (قلوب و اعمال بندگان) حقیقت و باطن‌اش برای امام هست و تمام هستی برای امام حاضر است و او به هر دو راه خیر و شر، مهیمن است. [۲۲]. عظمت وجودی امام و نقش آفرینی او در هستی و هدایت ممتازی که برای بشریت دارد، در قرآن، چنین بیان شده است، و این گونه است که قدر و مقام امامت و برتری‌اش حتی بر مقام نبوت و رسالت، هویدا می‌شود که پیامبر مرسل‌ی چون ابراهیم، در آخر عمر خود، به این مرتبه، که با مشاهده‌ی ملکوت آسمان‌ها و تحصیل یقین برای‌اش حاصل شده، مفتخر می‌گردد. در یک کلام، امام، از منظر قرآن کاروان سالار هستی است که کاروان بشری را در ظاهر دنیا و باطن آن، به سوی مبدأ آفرینش، سوق می‌دهد. در قیامت - که عرصه‌ی ظهور و تجلی این دنیا است - این قیادت و سوق‌دهی، چنین تمثّل می‌یابد که قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» [اسراء: ۷۱] روزی که هر گروهی را به امامشان می‌خوانیم. با این فهم و برداشت از معنا و حقیقت امامت، که نقش او بسیار فراتر از «ارائه‌ی طریق» است گرچه آن را نیز داراست، به پیوستگی این جریان و لزوم آن، انسان رهنمون می‌شود در جریان هدایت، قدم اول ارائه‌ی طریق و تبیین رشد از غی است. که این گام اول را رسول بر می‌دارد و ما علی الرسول الا البلاغ [مائده: ۹۹]. رسول ارائه‌ی طریق می‌کند و به مقتضای وظیفه رسالی خویش، که مصیطر بر انسان نیست و با چراغ آموزش، انسانهای مختار را آگاهی می‌دهد. آگاهی بخشیدن در کنار آزادی انسان، شأن رسولان است و عالمان نیز در این شأن، وارثان انبیاء‌اند که شأن هدایتگری و ارائه طریق و تبیین رشد از غی را بر عهده می‌گیرند تا اینجا، انسان آزاد به نجدین و رشد و غی آگاه شد و مرحله و گام بعدی هدایت برای کسانی که مسیر رشد را بر گزیده‌اند به گونه‌ای دیگر خواهد بود کسانی که ایمان به رشد و کفر به طاغوت و غی پیدا کردند تحت ولایت الهی قرار می‌گیرند که او ولیّ مؤمنین است. امام که مظهر این ولایت است عهده دار کاروان سالاری جامعه دینی و پیروان رشد و کافران به طاغوت، می‌باشد و هدایت او سوق این جریان به صراط مستقیم و ایصال آنان به حقیقت است که قیامت عرصه تجلی این سوق است، لذا رسول به مقتضای رسالت، تبیین می‌کند و امام به مقتضای ولایت و امامت، هدایت ایصالی دارد هر چند مسلم است که اولاً هر دو شأن برای امام محفوظ است امام هم نقش تبیین و هم نقش ایصال را بر عهده دارد کما این که برخی از پیامبران به مقام امامت نیز مفتخر بودند. و ثانیاً: هدایت ایصالی منافاتی با اراده انسانها ندارد که در طول آن قرار می‌گیرد چرا که الذین اهتدوا زادهم هدی [محمد: ۱۷] «کسانی که هدایت را بر گزیدند، هدایتشان را افزون می‌کند.» بر این اساس علامه‌ی طباطبایی، نتیجه‌ای را که بر مباحث گذشته‌ی خویش مترتب می‌کند، چنین بیان می‌نماید: فالإمام هو الذی يسوق الناس إلى الله سبحانه يوم تبلى السرائر كما أنه يسوقهم إليه في ظاهر هذه الحياة الدنيا و باطنها. والآية مع ذلك تفيدان الإمام لا يخلو عنه زمان من الأزمنة وعصر من الأعصار لمكان قوله تعالى «كل أناس»؛ [۲۳]. بر این اساس، امام، آن شخصیتی است که مردم را در روز قیامت به سوی خدا سوق می‌دهد، همان طور که آنان را در ظاهر و باطن این دنیا رهبری کرد. آیه‌ی شریفه، این نکته را نیز

می‌رساند که هیچ زمانی، نمی‌تواند بدون امام باشد؛ به خاطر این که فرموده: «کلّ أناس» همه مردم در همه زمان‌ها. ویستفاد أنّ الأرض وفيها الناس لا تخلو عن إمام حقّ [۲۴]؛ نکته‌ای که استفاده می‌شود، آن است که زمین، مادامی که انسان در آن وجود دارد، از امام و حجّت حق خالی نمی‌شود. ایشان، در ذیل آیهی هفتاد و یکم سوره‌ی اسراء که می‌فرماید: یوم ندعو کلّ اناس بامامهم: روزی که مردم را با امامشان می‌خوانیم، می‌گوید: المستفاد من ظاهر الآیة أنّ هذه الدعوة تعم الناس جميعاً من الأولین والآخرین... فالمتعیّن أنّ یكون المراد بإمام کلّ أناس... أو إمام الحق خاصّیه و هو الذی یجتبیه الله سبحانه فی کلّ زمان لهادیه أهله بأمره نبیاً کان کابراهیم و محمّد أو غیر نبی [۲۵]. آن‌چه از آیه استفاده می‌شد، این است که این فراخوان، شامل همه‌ی انسان‌ها از اولین و آخرین می‌شود... بعد احتمالاتی را که در امام مطرح است بیان نموده و می‌فرماید: مراد، امام حقّی است که خدای سبحان در هر عصر و زمان برای هدایت اهل آن عصر قرار می‌دهد، اعم از این که آن امام، چونان ابراهیم و محمّد پیامبر باشد یا غیر پیامبر. علی‌ای حال، از این آیات قرآن، ضمن فهم نقش امام در هستی، همیشگی و پیوستگی این جریان زلال نیز فهمیده می‌شود؛ یعنی، هیچ زمانی، از چنین شخصیتی خالی نیست. پس در عصر ما هم وجود با برکت حضرت مهدی (عج) که قطب عالم امکان و هادی قلوب و افعال مؤمنان و سالار کاروان حق‌پویان است، امری مسلم و قطعی است. آیهی دیگری از قرآن که بر اثبات وجود امام و ضرورت او دلالت دارد عبارتست از: کریمه‌ی «إنّما أنت منذر و لكلّ قوم هاد» [رعد: ۷]؛ تو تنها بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است. این آیه نیز به وضوح، امام هادی را برای همه‌ی اقوام ثابت می‌کند که این مطلب، جای نقض و اشکال نیست. فخر رازی می‌گوید: انذار کننده، پیامبر اسلام و هدایت کننده، علی است، زیرا، ابن عباس می‌گوید: پیامبر، دست مبارک‌اش را بر سینه‌ی خود گذارد و فرمود: «أنا المنذر» و سپس اشاره به علی کرد و فرمود: «أنت الهادی یا علی! بک یهتدی المهتدون من بعدی؛ تو، هدایت کننده‌ای - ای علی! - و به وسیله‌ی تو، مردم، بعد از من، هدایت می‌شوند». [۲۶]. لذا جمود و تعصّب برخی از مفسران در تاویل‌های ناصواب این آیه، نه با ظاهر آیه و نه با انصاف علمی و وجدان عملی سازگار است. آن‌چه از آیه فهم می‌شود و ائمه‌ی اهل بیت (علیهم السّلام) نیز فرموده‌اند، این است که آیه، برای هر قوم و زمانی، امام هادی قرار داده و چنین نیست که مردمی، در عصری، از وجود امام محروم باشند. در تفسیر نورالثقلین، حدود پانزده روایت در این زمینه نقل شده است. که از جمله امام صادق (علیه السّلام) می‌فرماید: «کلّ إمام هادی کلّ قوم فی زمانه» و یا در تعبیر دیگر فرمود: «کلّ إمام هاد للقرن الذی هو فیه» [۲۷]. هر امام معصومی هدایتگر برای زمان خود است یا هدایتگر اقوامی است که در زمان او زندگی می‌کنند. آیه دیگری که به وضوح، بر وجود امام معصوم در همه‌ی زمان‌ها دلالت دارد، کریمه‌ی «یا أيّها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» [برائت: ۱۱۹]؛ ای مؤمنان تقوا پیشه کنید و با صادقان باشید. دستور همراه بودن با صادقان، به طور مطلق، و جدا نشدن از آنان، بدون هیچ قید و شرط، دلالت دارد که منظور، امام معصوم است. فخر رازی چنین می‌گوید: کسی که جایز الخطاء است، واجب است اقتدا به کسی کند که معصوم است. معصومان، کسانی‌اند که خدای متعال آنان را «صادقان» شمرده است. و این معنا، در هر زمانی ثابت است. بنابراین، در هر زمانی، باید معصومی وجود داشته باشد. [۲۸]. اگر چه ایشان، در فهم مصداق معصوم، دچار اشتباه شده، لکن ضرورت وجود معصوم را در هر عصری پذیرفته است. این نکته را جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر (علیه السّلام) نقل می‌کند که در تفسیر آیهی «و کونوا مع الصادقین» حضرت فرمود: منظور «آل محمّد» [۲۹] است. آیهی دیگر، «و یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلاّ یاذنه» [حج: ۶۵] است. امام زین العابدین فرمود: «ونحن الذین بنا یمسک الله السماء أن تقع علی الأرض إلاّ یاذنه». [۳۰]. در زیارت جامعه، خطاب به آن بزرگواران عرض می‌کنیم: «وبکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض». و لذا همان طور که روایت فرمود: «المهدی أمان لأهل الأرض»، این نقش آفرینی همیشگی است و امروز، بر عهده‌ی مهدی (علیه السّلام) است. جمع‌بندی از آیاتی که نقل شد و بسیاری از آیات دیگر - که مجال طرح آن نیست - چنین استفاده می‌شود که امامت، واقعیتی است که هستی، لحظه‌ای بدون آن نمی‌تواند باقی بماند و تا انسانی بر روی زمین هست و تا تکلیف هست، وجود چنین امامی ضروری است. لذا، آیات قرآن و وحی

که از منابع مهم شناخت و معرفت است، این نکته را به طور مسلم بیان می‌کند که وجود امام معصوم، در عصر ما، امری مسلم و غیر قابل تردید است. امام زمان، از منظر قرآن، دو رسالت مهم را بر عهده دارد: در جامعه‌ی بشری، نقش هدایت را آن هم به گونه‌ی ایصال به مطلوب، و در کل هستی، نقش لنگر اطمینان بخش و حافظ و نگهدار و واسطه‌ی فیض‌گیری را ایفا می‌کند.

### غیبت حضرت مهدی

با تبیین رسالت امام و تعیین قلمرو فیض بخشی‌اش، دیگر سؤالات کوته‌بینانه‌ای که غیبت را مخل معنای امامت می‌دانند، پیش نمی‌آید. سؤالاتی از قبیل این که «فائده‌ی امام غائب چیست؟» و «امام در غیبت، چه می‌کند؟»؛ چرا که این‌ها، حاکی از عدم درک واقعی و صحیح از مسئله‌ی امامت و ابعاد وجودی گسترده‌ی آن است که در یک تشبیه محسوس، همان‌طور که خورشید عالم تاب را - که منبع فیض و گرمابخشی و مرکز و محور تنظیم حرکات دیگر کرات است - را لکه‌ی ابری، بی‌کار نمی‌کند تا بپرسیم که فائده خورشید در پس ابر چیست؟ غیبت نیز امام را بی‌کار نمی‌کنند تا بپرسیم فایده او چیست؟ شاید غیبت، با رسالت و نبوت، در تضاد باشد؛ چرا که کار پیامبر، ارائه‌ی طریق است و ارائه و راهنمایی، با غیبت، فی الجمله، سر ناسازگاری دارد، امّا امامت که رسالت‌اش ایصال و دستگیری است، با غیبت، نه تنها منافات ندارد که گاهی اوقات، مخفی و پنهان، بهتر می‌توان بار سنگین آن را به دوش کشید. مهدی، در حوزه‌ی هدایت جامعه‌ی بشری، فعال و مجاهد است [۳۱] و کاروان بشری را به سوی خدای متعال سوق می‌دهد و نه تنها بی‌کار نیست که سنگین‌ترین کارها را بر عهده دارد و در حوزه‌ی تکوین و جهان هستی، مدار و قطب عالم امکان و واسطه‌ی فیض است. قرآن مجید به مسئله‌ی غیبت حضرت نیز اشاره کرده است. در آیه‌ی سی‌ام سوره ملک آمده است: «قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً فمن یاتیکم بماء معین: پیامبر گرامی اسلام (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) به عمار فرمود: «یا عمار! إن اللہ تبارک و تعالی، عهد الیّ أنّه یخرج من صلب الحسین تسعه و التاسع من ولده یغیب عنهم؟ و ذالک قوله عزّوجلّ «قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً» یكون له غیبه طویلہ یرجع عنها قوم و یثبت علیها آخرون. [۳۲]؛ ای عمار! خدای متعال، با من عهد کرده که از صلب امام حسین (علیه‌السلام) نه نفر به وجود می‌آیند که نهمی آنان، از مردم غایب می‌شود. و این معنای آیه کریمه بالاست، که حضرت‌اش، غیبت طولانی دارد که به سبب آن، عده‌ای دچار ارتجاع و گمراهی می‌شوند و گروهی بر آن وفادار می‌مانند. همچنین امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: «هذه نزلت فی القائم؛ این آیه، در باره‌ی حضرت مهدی (علیه‌السلام) نازل شده است.»، ثم قال: «واللّٰه! ما جاء تاویل هذه الآیة ولا بد أن یجیء تأویلها [۳۳]؛ به خدا! تاکنون؛ تأویل این آیه نیامده و حتماً خواهد آمد.» آیه دیگری که بر غیبت آن بزرگوار اشاره دارد. آیه چهل و پنجم سوره‌ی حج است: «و بئر معطله و قصر مشید» در تفسیر این آیه‌ی شریف آمده: «هو مثل لآل محمّد. قوله: «بئر معطله» هی التی لایستسقی منها و هو الإمام الذی قد غاب فلا یقتبس منه العلم؛ آیه، مثل برای آل محمد است. «چاه آبی که استفاده نمی‌شود»، امامی است که غایب می‌شود و از مشکات نورش، اقتباس نمی‌شود. بئر معطله و قصر مشرف مثل لآل محمد مستطرف [۳۴]. و نیز آیاتی که در لسان نبی مکرم اسلام و ائمه‌ی هدی (علیه‌السلام) به غیبت حضرت، تأویل شده است.

### حکومت جهانی امام مهدی

نکته‌ی سومی که از آیات قرآنی استفاده می‌شود و در سطح وسیع و گسترده‌ای مطرح شده است، حکومت عدل جهانی است که در آخرالزمان برپا می‌شود و وعده‌ی خدا مبنی بر تحقق آرمان‌های بشری و پیاده شدن عدل و خلافت مستضعفان، جامه‌ی عمل می‌پوشد. آینده‌گرایی و خوش بینی نسبت به آینده که پیروزی حق و حق‌جویان عالم حتمی است و باطل با همه زرق و برق‌اش، نهایت شومی دارد و عاقبت سوئی، را در آغوش می‌گیرد، از نکات محوری قرآن مجید در حوزه‌ی مهدویت و پایان جهان است که



به لحاظ استحکام و اعتمادی که می‌توان در شناخت از آینده، به وحی داشت، شعله‌های امید و معرفت به آینده‌ای روشن، در دل همه‌ی وحی‌باوران زنده می‌شود. اصل تحقق حکومت جهانی مبتنی بر عدالت و خدا محوری، بخشی از این نوید است: «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض» [نور: ۵۵]. روایات زیادی در تفاسیر وارد شده که «إن المهدی (علیه‌السلام) هو الموعود بالاستخلاف فی الآیة». [۳۵] آیه اشاره به حکومت جهانی امام مهدی (علیه‌السلام) دارد. امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «نزلت فی القائم وأصحابه؛ آیه، در شأن حضرت مهدی (علیه‌السلام) و اصحاب‌اش نازل شده است». آیه‌ی «ونرید أن نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض ونجعلهم أئمةً ونجعلهم الوارثین»، اشاره به حکومت حضرت مهدی است. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «تأویل این آیه، مهدی است». [۳۶]. امام امیر المؤمنین فرمود: «المستضعفون فی الأرض المذكورون فی الكتاب الذین يجعلهم الله أئمةً نحن أهل البيت یبعث الله مهديهم فیعزهم ویذل عدوهم [۳۷]؛ مستضعفان در آیه‌ی فوق، ما اهل بیت هستیم. خدا، مهدی (علیه‌السلام) ما را مبعوث می‌فرماید و عزت را به اهل بیت بر می‌گرداند و دشمنان را ذلیل می‌کند». جدای از اصل حکومت حضرت، آیات مختلف قرآن، اشاره به خصوصیات حکومت حضرت و حتی علائم و نشانه‌های آن نیز دارد، فی‌المثل، یکی از نشانه‌ی حکومت و ظهور آن حضرت، فرود آمدن عیسی و سخن گفتن او و دعوت از اهل کتاب برای تبعیت از مهدی (علیه‌السلام) است. قرآن می‌فرماید: «ویکلم الناس فی المهد وکهللاً من الصالحین»: در تفسیر این آیه، آمده است: «قد کلمهم عسی فی المهد وسیکلمهم اذا قتل الدجال و هو یومئذ کهل». دیگر آن که از خصوصیات حکومت حضرت‌اش، فراگیر شدن دین مبین اسلام است. ذیل آیه‌ی کریم «وله أسلم من فی السماوات والأرض طوعاً وکرها». امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «اذا قام القائم (علیه‌السلام) لایبقی أرض إلا نودی فیها بشهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله». [۳۸]. تأویل آیه، زمان ظهور مهدی (علیه‌السلام) است که هیچ قسمتی از کره زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه شهادتین در آن جاری می‌شود. و نیز فرمود: «اذا قام القائم لم یبق أهل دین حتی یظهروا الإسلام و یعترفوا بالإیمان». [۳۹]. در زمان حضرت هیچ کس نیست مگر اینکه به اسلام اعتراف می‌کند. خلاصه آن که، قرآن و وحی، به عنوان مستحکم‌ترین منبع و عامل شناخت انسان از جهان هستی، به حقیقت مهدویت، انسان را رهنمون است، چه در اصل وجودش و اضطراب هستی به او و چه در غیبت و حکومت‌اش و چه در مباحث دیگر. انسان، می‌تواند با تکیه بر این منبع غنی معرفت، به عقیده‌ای واقعی و حقیقی با عنوان مهدویت و امام زمان ایمان بیاورد. امید آن که با الهام‌گیری از وحی، ایمان و عشق و انتظارمان نسبت به امام زمان، روز افزون گردد.

## پاورقی

[۱] مرحوم شهید مطهری، بحث مفصّلی در باره‌ی شناخت و امکان آن، و نقد ادّله‌ی مخالفان دارند که می‌توانید به مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۳۴۰ مراجعه نماید. به بعد، مراجعه کنید. و نیز به نه‌ایه الحکمه، علامه‌ی طباطبایی، ص ۵، مراجعه شود.

[۲] تجربه از طریق حواس و به نحو جزئی حاصل می‌شود و کارکرد عقل، درک مفاهیم کلی است این که چگونه عقل کلیات را می‌یابد؟ آیا از طریق تجرید و کلی کردن محسوسات است یا مکانیزم دیگری دارد، محل بحث ما نیست و ما با یک نگاه فراتر، این دو را در کنار هم طرح کرده‌ایم گرچه با نگاهی دقیق و جزئی نگر این دو از هم جدایند. الاشارات والتنبیها، بوعلی سینا، ج ۱، ص ۳۱۶.

[۳] ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱، ص ۱۲۶.

[۴] شهید مطهری از منظر قرآن، منابع معرفت را طبیعت، عقل و دل و تاریخ می‌داند که ابزار شناخت را نیز به ترتیب، احساس و تجربه، برهان و قیاس و تزکیه نفس می‌داند بحث دقیق تفکیک منابع از ابزار را به کتب مربوط، احاله می‌کنیم. مجموعه آثار، ج ۱۲، ص ۸۰-۳۷۰، صدرا.

- [۵] ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱ ص ۲۱۴، دارالکتب الاسلامیه.
- [۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۲.
- [۷] نحل، ۸۹.
- [۸] علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۷، دارالکتب الاسلامیه. تذکر این نکته ضروری است که مرحوم علامه بحث تبیان را به گونه‌ای دیگر طرح می‌فرمایند که در صورت تمایل می‌توانید مراجعه فرمایید.
- [۹] محمد هادی معرفت، علوم قرآنی، ص ۲۷۴.]
- [۱۰] همان، ص ۲۷۵.
- [۱۱] بصائر الدرجات، ص ۱۹۵.
- [۱۲] محمد هادی معرفت، علوم قرآنی ص ۲۷۵.
- [۱۳] محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۱، جامعه‌ی مدرّسین.
- [۱۴] نجم / ۳۰۴.
- [۱۵] همان.
- [۱۶] نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵.
- [۱۷] ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۴۴، دارالکتب الاسلامیه.
- [۱۸] جعفر سبحانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۱۸۵، مؤسسه‌ی سیدالشهداء.
- [۱۹] پیامبر اکرم، هنگام وفات فرمود: قلم و دواتی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که مانع از گمراهی‌تان شود خلیفه دوم گفت: ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله. علامه حلّی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۷۴، دارالهجره قم.
- [۲۰] حتی یقولوا لم یولد بعد شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۵۹۸.
- [۲۱] علامه‌ی طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵.
- [۲۲] همان، ص ۲۷۶.
- [۲۳] همان (المیزان، ج ۱، ص ۳۷۶).
- [۲۴] همان ص ۲۷۷.
- [۲۵] المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۶، جامعه‌ی مدرّسین.
- [۲۶] تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۹، ص ۱۴.
- [۲۷] نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۸۲، (به نقل از پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۸).
- [۲۸] پیام قرآن، ج ۹، ص ۵۱.
- [۲۹] معجم احادیث الإمام المهدی، ج ۵، ص ۱۵۷.
- [۳۰] همان، ص ۲۷۰.
- [۳۱] الجحجیح المجاهد، امام رضا (علیه‌السلام): جمال الاسبوع، ص ۳۱۰، به نقل از تاریخ عصر غیبت، ص ۴۳۶.
- [۳۲] معجم الحدیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۴۵۳.
- [۳۳] شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۵۹۵؛ معجم الحدیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۴۵۳.
- [۳۴] همان، ص ۲۶۸.
- [۳۵] همان، ص ۲۷۹.

[۳۶] معجم الاحادیث، ج ۵، ص ۲۲۰.

[۳۷] معجم الاحادیث، ج ۵، ص ۲۲۰.

[۳۸] معجم الاحادیث، ج ۵، ص ۲۲۰.

[۳۹] معجم الاحادیث، ج ۵، ص ۲۲۰.

۶

۰